



تراژدی اوکراین

۱۸ پیام تبیینی

برای استمرار ایده مقاومت در ایران



رايان قلمیاء اسلامی

معاونت راهبردی





خط گفتمانی مقاومت
«تراژدی اوکراین؛
درسنامه ای برای مقاومت»

۱۸ پیام تبیینی
برای استمرار ایده مقاومت در ایران

مرداد ۱۴۰۴

نشانی: تهران، ضلع شرقی میدان فلسطین، پلاک ۲۸

تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۰۳۳۴۳

NEHZAT.IR



نیاز تبیینی امروز جامعه ۹

روایت معیار: "تراژدی اوکراین؛ مانیفست تسلیم یا

درس‌نامه‌ی مقاومت" ۱۱

پیام‌های تبیینی ۱۶

پیام اول: افول هژمونی آمریکا و شکست راهبردی بلوک غرب؛

جهان به سمت چندقطبی شدن حرکت کرده است. ۱۶

پیام دوم: شکاف عمیق و انشقاق در هژمونی غرب آشکار شده

است. ۱۷

پیام سوم: وعده‌های قدرت‌های بزرگ، ابزار بسط سلطه است نه

یک تعهد حقوقی و اخلاقی. ۱۸

پیام چهارم: پشتیبانی قدرت‌های غربی از دولت‌های

دست‌نشانده‌ی آنها، یک سراب است. ۱۹

پیام پنجم: امنیت پایدار، "بومی" و "درون‌زا" است نه وارداتی

و عاریه‌ای. ۲۰

پیام ششم: در نظام بین‌الملل، منطق قدرت بر قدرت منطق

اولویت دارد؛ باید با زبان اقتدار سخن گفت. ۲۱

پیام هفتم: ارتشی که با پول و سلاح بیگانه بجنگد، فاقد قدرت

بازدارندگی و اراده ملی است. ۲۲

پیام هشتم: "ارزش‌های لیبرال دموکراسی" در برابر منافع
 راهبردی قدرت‌ها، به راحتی حراج می‌شوند. ۲۳.....

پیام نهم: غارت اوکراین به بهانه بازسازی؛ غرب به دنبال تسلط
 بر منابع و اقتصاد این کشور است. ۲۴.....

پیام دهم: بازنده اصلی بحران اوکراین، اروپاست نه ایران! ۲۵..

پیام یازدهم: برتری منطق ایران در سیاست خارجی؛ پیش‌بینی‌های
 ایران در مورد بحران اوکراین به حقیقت پیوست. ۲۶.....

پیام دوازدهم: پیمان ناتو یک ببر کاغذی است؛ شکست‌پذیری
 این ائتلاف نظامی در برابر یک قدرت مصمم آشکار شد. ۳۰.....

پیام سیزدهم: اقتصاد مقاومتی جواب می‌دهد؛ روسیه توانست
 اقتصاد خود را در برابر شدیدترین تحریم‌های تاریخ مدیریت کند. ۳۱.....

پیام چهاردهم: دست کم گرفتن توان داخل و تکیه بر نیروهای
 بیرونی، پایه اصلی جنگ و نهایتاً تجزیه است. ۳۲.....

پیام پانزدهم: بزرگترین اشتباه راهبردی اوکراین، اعتماد به غرب
 و کنار گذاشتن قدرت هسته‌ای بود. ۳۳.....

پیام شانزدهم: مذاکره باید از موضع قدرت و برای تثبیت
 دستاوردهای میدانی باشد، نه از موضع ضعف و برای تسلیم. ۳۴.....

پیام هفدهم: راهبرد "نه شرقی، نه غربی" یک اصل حیاتی برای
 حفظ استقلال و امنیت ملی است. ۳۵.....

پیام هجدهم: سراب غربی‌شدن: از فروپاشی دیوار برلین تا
 جنگ اوکراین ۳۶.....



این روزها که اوکراین صحنه درگیری و جنگ است، بیشتر از هر زمان دیگری واقعیت وجودی آمریکا و متحدان غربی اش برای ناظران منصف و عاقلان جویای حقیقت روشن می شود؛ «اگر کسی تمدن غربی امروز را، "جاهلیت مدرن" بخواند - که خوانده اند؛ خیلی ها گفته اند جاهلیت مدرن - حق دارد؛ واقعاً جاهلیت همان جاهلیت است، منتها امروز در دنیا خودش را به شکل تجدید یافته و مدرن شده نشان می دهد.» و یک راز نهان شده این جاهلیت مدرن، اقدامات رژیم مافیایی آمریکاست که تلاش می کند تا با بحران سازی در نقاط مختلف عالم، خودش را سر پا نگه دارد؛ «شبکه های مافیایی قدرت در داخل آمریکا، از بحران هایی که در سراسر جهان اتفاق می افتد ارتزاق می کنند، استفاده می کنند. اساساً آمریکا یک رژیم مافیایی است؛ یک رژیم مافیایی است: مافیای سیاسی، مافیای اقتصادی، مافیای اسلحه سازی؛ انواع و اقسام مافیاهایی که سیاستهای این

کشور را در دست دارند و هدایت می‌کنند و کنترل کشور در واقع دست آنهاست... این رژیم مافیایی احتیاج دارد که در اطراف دنیا یک جاهایی بحران وجود داشته باشد، لذا کانونهای بحران را خلق می‌کند. در منطقه‌ی غرب آسیا شما ببینید چقدر این‌ها بحران‌سازی کردند؛ اینها احتیاج پیدا کردند موجودی مثل داعش را به وجود بیاورند که سگ دست‌آموز آنها بود که علناً، صریحاً، به شکل آشکار، فیلم‌برداری شده افراد را سر ببرند، یا زنده زنده بسوزانند، یا غرق کنند در آب و فیلمش را به دنیا نشان بدهند؛ این را آمریکا به وجود آورد؛ خودشان اعتراف کردند... اگر نتوانند بحران ایجاد کنند کارخانه‌های اسلحه‌سازی نمی‌توانند حداکثر استفاده‌ی خودشان را بکنند؛ ناچار باید در دنیا بحران‌سازی کنند تا منافع این مافیاهای حداکثری بشود. امروز به نظر من، اوکراین هم قربانی همین سیاست است». اما، عبرت‌های این صحنه‌های دردناک و تلخ کی‌یف، کجاست؟ زدن زیر قول و قرارها و سراب بودن وعده‌های امریکا و غرب، نخستین عبرت تلخ این کارزار است؛ «پشتیبانی قدرت‌های غربی از کشورها و دولت‌هایی که دست‌نشانده‌ی آنها هستند، یک سراب است، واقعیت ندارد؛ این را همه‌ی دولت‌ها بدانند. آن دولت‌هایی که پشت‌گرمی‌شان به آمریکا و به اروپاست، ببینند وضع امروز اوکراین و دیروز افغانستان را».



نیاز تبیینی امروز جامعه

جامعه ایران در مسیر حرکت خود و پس از گذار در یک دوره فشار حداکثری بیست ساله و قرار گرفتن در سه گانه تحریم اقتصادی، تهدید نظامی و تحریک ادراکی، امروز در سرنوشت سازترین مرحله قرار گرفته است. با به نهایت رسیدن تنگناهای اقتصادی، ایالات متحده تصمیم گرفت که به تهدیدات نظامی خود رنگ واقعیت بزند و تعجیل خود را برای تغییر در ایران را بارز نماید. تمامی این تجهیزات و اقدامات مداوم، در یک کلام به دنبال تسلیم نمودن جامعه ایران است. درهم شکستن اراده ایران تنها راهی است که غرب می تواند در مواجهه تاریخی خود با ما دنبال نماید. از آن جایی که ملت ایران به لحاظ هویت تاریخی خود همواره ظلم ستیز و استقلال طلب بوده طبیعی می نماید که نیروهای غربی برای به تسلیم کشاندن مردم ایران بسیار پیچیده و غیرملموس عمل نمایند.

یکی از مهم ترین ابزارهای جریانات معارض برای زمینه سازی در پروژه "مطیع سازی ایران" روایت سازی از آخرین تحولات در نظم جهانی و ذهنیت سازی بر اساس اتفاقاتی است که در سایر کشورها در حال رقم خوردن است. در این میان مناقشه اوکراین که از سال ۲۰۲۲ آغاز شده بود، یکی از نقاط عطف بسیار مهم و اساسی در روند ذهنیت سازی برای جامعه ایران است. اوکراین کشوری بود که به واسطه قدرت گرفتن نیروهای غرب گرا در آن و اعتماد به وعده های کشورهای غربی عملاً خود را به صورت کامل در اختیار اراده امریکا و در برابر دنیای شرق قرار داد. وضعیت امروز اوکراین آینه تمام نمایی از مسیری است که بسیاری از عناصر غرب گرای ایرانی نیز آن را برای آینده ایران پیشنهاد می دهند و از این جهت این موضوع برای ذهن جامعه ایران نه از باب بررسی عادی حوادث سیاسی منطقه بلکه به عنوان یکی از بزرگترین درس های عبرت او معنادارست و به همین دلیل تمرکز بر این مسأله و موشکافی ابعاد متنوع آن و خلق پیام و روایت سازی از واقعیت های آن از اولویت و فرصت های بسیار مغتنم برای پاسخ به نیازهای تبیینی امروز ماست.

روایت معیار:

"تراژدی اوکراین؛ مانیفست تسلیم یا درس نامه‌ی مقاومت"

جامعه‌ی ایران در برابر این پرسش قرار دارد که پس از جنگ با اسرائیل و آمریکا چه آینده‌ای را پیش رو دارد و چه بر سر ایران می‌آید. در پاسخ به این پرسش، برخی جریان‌های فکری و سیاسی کشور تلاش داشته‌اند با بیانیه‌ها، یادداشت‌ها و مواضع‌شان، تسلیم شدن در برابر خواسته‌های آمریکا را به عنوان تنها راه بقای ایران و توسعه کشور تصویر نمایند. در واقع، این جریان‌ها، «تسلیم بی قید و شرط» را که خواسته‌ی ترامپ است، بزک می‌کنند و به گونه‌ای وانمود می‌کنند که اگر تسلیم نشویم و در برابر آمریکا بی‌استیم، مسیر غیرعقلانه و غیرمنطقی را برگزیده‌ایم و هزینه‌های سنگینی در پیش داریم. ماجراهایی که کشور و دولت اُکراین طی دهه‌ی اخیر سپری کرده، دقیقاً همان مسیری است که تسلیم‌طلبان ایران خواستار آن هستند و جمهوری اسلامی را به آن دعوت می‌کنند. اینک تجربه‌ی اُکراین پیش روی ماست و می‌توانیم در آینه‌ی اُکراین آینده‌ای پیشنهادی غرب‌گرایان تسلیم‌طلب برای ایران را ببینیم. اُکراین کشوری بود که خواسته‌های غرب را پذیرفت، مظاهر و مؤلفه‌های قدرت نظامی خود را از دست داد و رویکرد گرایش به غرب را دنبال کرد تا بتواند از موهبت‌های همکاری با غرب ـ مانند تامین امنیت و سرمایه‌گذاری خارجی و ... ـ بهره‌مند شود. امروز اُکراین که به وعده‌های غرب اعتماد کرده بود و در راستای سیاست‌های غرب وارد جنگ با روسیه شد، پس از ویرانی زیرساخت‌های حیاتی، کشته شدن صدها هزار نفر و آوارگی میلیون‌ها شهروند، بی‌اراده و تحت تاثیر تصمیم‌سازی بلوک غرب،

بخش‌های قابل توجهی از خاکش را به روسیه واگذار می‌کند و بلوک غرب هیچ مسئولیتی برای دفاع از امنیت اوکراین بر عهده خویش نمی‌بیند. نه تنها آن بهشت توسعه‌ای که غرب‌گرایان اوکراین در پی آن بودند محقق نشد، بلکه باید با تجزیه‌ی اوکراین کنار بیایند. وضعیت اوکراین و روندی که طی دهه‌ی اخیر سپری کرد، باید با جزئیات و تفصیل برای مردم ایران تبیین شود تا متوجه‌مانه بودن و خطرناک بودن پیشنهادی که تسلیم طلبان ارایه می‌نمایند، درک شود. تجربه‌ی غم‌انگیز اوکراین به خوبی نشان می‌دهد که واقعیت نظم بین‌المللی که در آن قرار داریم، فانتزی‌هایی که تسلیم طلبان ترسیم می‌کنند نیست و اگر می‌خواهیم ایران بماند و راه پیشرفت را بپیماید، هیچ گزینه‌ای جز مقاومت نداریم و هزینه‌های مقاومت در مقایسه با هزینه‌های تسلیم شدن در برابر غرب، به مراتب کمتر است.

جریان‌های منتقد نظریه مقاومت در فضای رسانه‌ای، بر این نکته تاکید دارند که هزینه‌های مسیر مقاومت بسیار بالا است. این جریان‌ها این‌طور القا می‌کنند که پیامدهای مقاومت جمهوری اسلامی را مردم ایران دارند پرداخت می‌کنند که نمودهای آن هم در پریشانی و آشفتگی حکمرانی (مثلاً مسئله ناترازی و سیاست ارزی) و هم دردشواری زندگی روزمره مردم (مانند تورم و تامین برق، گاز و آب و...) قابل مشاهده است. به خصوص، اخیراً که افزایش بی‌قاعده قیمت دلار و خاموشی‌های برق با تشدید تحولات منطقه‌ای همزمان شده، بستر القای رسانه‌ای این ادعا به لحاظ روانی فراهم‌تر شده است. این نکته مهم است که نتانیاهو در سه گفتگوی تصویری که به زعم خود با مردم ایران داشته، بر روی هزینه‌های مقاومت تمرکز داشته است. «روایت هزینه‌ها» یکی از راهبردهای اصلی هجمه رسانه‌ای به مقاومت است که منحصر به ایران نیست و در تمامی کشورهای منطقه دنبال می‌شود. نکته حائز اهمیت در روایت‌گری هزینه‌های مقاومت، این است که نقطه مقابل مقاومت، یعنی ایده تسلیم و کنار آمدن با سلطه، مسیری بی‌هزینه یا بسیار کم‌هزینه بازنمایی می‌شود. گویی راهی کم‌هزینه یا بی‌هزینه وجود دارد که در آن با تسلیم در برابر سلطه دشمن و معامله‌گری با دشمن، می‌توان از هزینه‌های سنگین‌رهای یافت.

در برابر «روایت هزینه‌ها»، رویکردهای تبیینی مختلفی را می‌توان دنبال کرد، اما یکی از راهبردهای مقدماتی می‌تواند «مقایسه هزینه‌ها» در دو مسیر مقاومت و تسلیم باشد. نباید مقاومت را بی‌هزینه و بی‌رنج تصویر کرد؛ عادی‌نمایی نظریه مقاومت و ارایه تصویری از آن که فاقد نمایش سختی و دشواری باشد، راهبرد تبیینی صحیحی نیست. واقعیت مقاومت در برابر موانع بیرونی و درونی یک حرکت اقتضا می‌کند که با دشواری و سختی‌هایی همراه باشد. راهبرد تبیینی صحیح در روایت دشواری‌های مقاومت، این است که هزینه‌های مقاومت با هزینه‌های سازش، منفعل‌شدن و کنار آمدن مقایسه شود. در مقابل خط‌روایی معارض که در صدد است تسلیم‌شدن و کنار آمدن را بی‌هزینه تصویر نماید، باید ایستاد و تبیین کرد که «هزینه سازش از هزینه مقاومت بیشتر است». جریان‌های معتقد به مذاکره و معامله با نظام سلطه، یکی از وجوه عقلانیت خود را «کاهش هزینه» درگیری با نظام سلطه می‌دانند، در حالی که منطقاً و بر حسب تجربه، این ادّعا صحت ندارد؛ یعنی تسلیم‌شدن و کنار آمدن هزینه‌های بیشتری دارد. رهبر بزرگوار انقلاب، در مقابل دیدگاهی که با ادّعای عقلانیت و نگرانی از افزایش هزینه‌ها، نظریه مقاومت در برابر نظام سلطه را به چالش می‌کشند، با ذکر مثالی از کشور عربستان، به هزینه‌های افزون‌تر کنار آمدن با نظام سلطه اشاره کردند.

«بعضی عقلانیت را در این می‌دانند و می‌گویند که «چالش با قدرت‌ها هزینه دارد» - [البته] اشتباه می‌کنند - بله، چالش هزینه دارد، اما سازش هم هزینه دارد. شما ملاحظه کنید دولت سعودی برای اینکه با رئیس‌جمهور جدید آمریکا بتواند سازش بکند، مجبور می‌شود بیش از نیمی از ذخایر موجودی مالی خودش را در خدمت هدف‌ها و طبق میل آمریکا هزینه کند. این‌ها هزینه نیست؟ سازش هم هزینه دارد. چالش اگر عقلانی باشد، چالش اگر منطبق با منطق باشد، اگر با اعتماد به نفس باشد، هزینه‌اش بمراتب کمتر از هزینه‌ی سازش است. این جور نیست که قدرت‌های توطئه‌گر و قدرت‌های متجاوز به یک حدی قانع باشند؛

ما این را در تعاملات این چند سال اخیر مشاهده کرده‌ایم. یک حدّی را مشخص می‌کنند، وقتی شما در آن حد عقب‌نشینی کردید، تازه یک حرف جدید مطرح می‌کنند، یک ادّعای جدید و یک مطالبه‌ی جدید مطرح می‌کنند، شما را باز با همان فشارها مجبور می‌کنند این مطالبه‌ی جدید را هم بهشان بدهید؛ و این سلسله همین‌طور ادامه پیدا خواهد کرد؛ این متوقّف نمی‌شود^۱.

نکته دقیقی که رهبری در بیانات فوق بر آن تاکید کردند، «استمرار» و «بی حدّ و مرزی» هزینه‌های مقاومت در ایده تسلیم و سازش است. هزینه‌های مقاومت در برابر نظام سلطه، از طریق قوی شدن و تقویت استحکام درونی قابل کاهش است و در صورت دستیابی به وضعیت بازدارندگی، به طور کامل منتفی می‌شود، اما هزینه‌های تسلیم شدن انتها و مرزی ندارد. هزینه‌تراشی تسلیم و سازش برای رژیم سعودی تمامی نداشته و ترامپ در اظهاراتی که اخیراً داشته، حتّی شرط سفر به این کشور را سرمایه‌گذاری عربستان هنگفت در آمریکا منوط کرده و تاکید کرده که این عدد نسبت به دوره قبل چه میزان افزایش داشته است^۲.

در ارزیابی هزینه‌ها، مهم‌تر از هزینه‌های مادّی، هزینه‌های معنوی را نیز باید مورد توجه قرار دارد. ملّت و کشوری که به تسلیم و سازش با سلطه تن می‌دهد، افزون بر ضررهای مادّی، به لحاظ هویتی نیز تحقیر می‌شود. رهبری در بیان دیگری که درباره فزونی هزینه‌های سازش نسبت به هزینه‌های مقاومت داشتند، ضمن اشاره به رژیم پهلوی و رژیم سعودی، توانانی هزینه‌های مادّی و معنوی تسلیم را مورد تاکید قرار دادند.

۱. بیانات در مراسم بیست و هشتمین سالروز رحلت حضرت امام خمینی (ره)، ۱۴/۳/۱۳۹۶

۲. «ترامپ اعلام کرد: در آخرین سفرش به عربستان سعودی، این کشور ۴۵۰ میلیارد دلار به شرکت‌های آمریکایی پرداخت کرده است. در آن زمان شرکت‌های آمریکایی ۴۵۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری دریافت کردند. این بار به آن‌ها گفتم که اگر می‌خواهید بیایم، باید یک تریلیون دلار به شرکت‌های آمریکایی بپردازید و آن‌ها موافقت کردند. همچنین تاکید کرد که این مبلغ در طول یک دوره چهار ساله و برای خرید تجهیزات نظامی و سایر کالاها پرداخت خواهد شد.» (خبرفوری)

«منطق مقاومت... این است که مقاومت البته هزینه دارد، بدون هزینه نیست، اما هزینه‌ی تسلیم در مقابل دشمن بیشتر است از هزینه‌ی مقاومت. وقتی شما در مقابل دشمن تسلیم می‌شوید، باید هزینه بدهید. رژیم پهلوی در مقابل آمریکا تسلیم بود - خیلی اوقات هم ناراحت بودند، ناراضی بودند اما تسلیم بودند، می‌ترسیدند - هم نفت می‌داد، هم پول می‌داد، هم باج می‌داد، هم توسری می‌خورد! امروز دولت سعودی هم همین جور است؛ هم پول می‌دهد، هم دلار می‌دهد، هم بر طبق خواست آمریکا موضع‌گیری می‌کند، هم توهین می‌شنود؛ به او می‌گویند «گاو شیرده»! هزینه‌ی سازش، هزینه‌ی تسلیم، هزینه‌ی عدم مقاومت، از هزینه‌ی مقاومت بمراتب بیشتر است؛ هزینه‌ی مادی هم دارد، هزینه‌ی معنوی هم دارد».

رئیس‌جمهور اکراین که به پشتوانه آمریکا وارد درگیری نظامی با روسیه شده بود، در دیدار چند ماه پیش با ترامپ در کاخ سفید، افزون بر تن دادن به واگذاری معادن اکراین به آمریکا، در ازای بیان یک جمله ساده خطاب به ترامپ، با چنان ادبیات بسیار تحقیرآمیزی مورد خطاب قرار گرفت که در گفتگوهای دیپلماتیک بی‌سابقه است. به طور کلی در «روایت هزینه‌ها» پیگیری دقیق تجربه‌های سازش و تسلیم (چه در تاریخ معاصر ایران و چه در سایر دولت‌ها) و روایت میزان هزینه‌هایی که در این راستا توسط دولت‌های سازش‌کار پرداخت شده است، بسیار ضروری به نظر می‌رسد.

در مورد هزینه‌های مقاومت، یکی از وجوه دیگری که می‌توان مورد تاکید قرار داد، موقعیت ممتاز ایران برای پیگیری کم‌هزینه مسیر مقاومت است. یعنی اگر بخواهیم ظرفیت کشورهای مختلف را از لحاظ مقاومت‌پذیری در مقابل نظام سلطه، مورد ارزیابی و مقایسه قرار بدهیم، در مقایسه با سایر کشورها، استعداد و ظرفیت‌های داخلی ایران برای مقاومت بسیار زیاد است. کشورهایی که به لحاظ جغرافیایی کوچک باشند، جمعیت کمی داشته باشند، منابع سرزمینی

محدودی داشته باشند و ظرفیت مردمی و انسانی پابینی داشته باشد، طبیعتاً هزینه بیشتری در ازای مقاومت باید پرداخت نمایند. اما برای کشوری مثل ایران، با جغرافیای پهناوری و جمعیت بالایی که دارد، با تنوع منابعی که از آن بهره‌مند است، با تعداد زیاد کشورهایی که در همسایگی خود دارد، با ظرفیت‌های انسانی، مردمی و نرم‌افزاری که از آن بهره‌مند است، مقاومت با کمترین هزینه امکان‌پذیر است. زیرا ظرفیت نرم‌افزاری و زیرساختی و نیروی انسانی مؤلّد دارد، منابع متعدّدی برای سرمایه‌گذاری دارد، جمعیت بالا و همسایگان فراوانی دارد که بازار مصرف بزرگی برای کالاهای تولیدی فراهم می‌آورد، جغرافیای پهناوری دارد که زیرساخت‌های نظامی و زیرساختی در آن به صورت غیرمتمرکز توزیع شده است و به سادگی نمی‌توان آن را مورد تعرض قرار داد. با این توضیحات، اگر کم‌هزینه‌تر بودن نظریه مقاومت نسبت به نظریه تسلیم را به عنوان یک قاعده کلی بپذیریم، این قاعده کلی در سرزمین و ملّتی همچون ایران و با زیرساخت‌های سخت‌افزاری و نرم‌افزاری جمهوری اسلامی ایران، به مراتب کم‌هزینه‌تر از سایر کشورها می‌تواند باشد.

از دریچه یک نگاه روندی و تاریخی نیز می‌توان به کاهش هزینه‌های مقاومت در ایران پرداخت. روندپژوهی مقاومت نشان می‌دهد که هر چه مسیر مقاومت دنبال می‌شود و کشور قوی‌تر می‌شود، هزینه‌های مقاومت کاهش چشم‌گیری پیدا می‌کند. رهبری در بیانیه گام دوم در ضمن اشاره به پیشرفت‌های گام اول انقلاب، به این نکته اشاره داشتند که گام دوم مسیر آسان‌تری در قیاس با گام اول خواهد بود.

«راه طی شده فقط قطعه‌ای از مسیر افتخارآمیز به سوی آرمانهای بلند نظام جمهوری اسلامی است. دنباله‌ی این مسیر که به گمان زیاد، به دشواری گذشته‌ها نیست، باید با همت و هشیاری و سرعت عمل و ابتکار شما جوانان طی شود».

پیام‌های تبیینی

• پیام اول

افول هژمونی آمریکا و شکست راهبردی بلوک غرب؛ جهان به سمت چندقطبی شدن حرکت کرده است.

بحران اوکراین به مثابه یک کاتالیزور، فرآیند گذار در نظم بین‌الملل را تسریع کرد و نشان داد که دوران هژمونی بلامنازع آمریکا به پایان رسیده است. در دهه‌های گذشته، به ویژه پس از فروپاشی شوروی، آمریکا توانایی آن را داشت که با ایجاد ائتلاف‌های گسترده، اراده خود را بر جهان تحمیل کند، همانطور که در جنگ اول خلیج فارس (۱۹۹۱) و تهاجم به افغانستان (۲۰۰۱) شاهد بودیم. اما در مورد بحران اوکراین، واشنگتن در ایجاد یک جبهه متحد جهانی علیه روسیه شکست خورد. قدرت‌های بزرگی مانند چین و هند، و همچنین بازیگران منطقه‌ای مهمی چون برزیل، آفریقای جنوبی، عربستان سعودی و حتی متحدانی مانند ترکیه، از پیوستن کامل به کارزار تحریم‌ها و انزوای روسیه خودداری کردند. این شکاف عمیق نشان می‌دهد که “جامعه جهانی” دیگر مترادف با “بلوک غرب” نیست و منافع ملی کشورها بر پیروی کورکورانه از سیاست‌های آمریکا اولویت یافته است. این افول صرفاً سیاسی نیست، بلکه ابعاد ساختاری نیز دارد. قدرت‌گیری و گسترش نهادهای موازی مانند “سازمان همکاری‌های شانگهای” و به ویژه “بریکس پلاس”، که اکنون تولید ناخالص داخلی آن از گروه هفت (G۷) پیشی گرفته، نشان‌دهنده شکل‌گیری قطب‌های جدید اقتصادی و سیاسی در جهان است. این نهادها بستری را برای همکاری‌های جنوب-جنوب فراهم می‌کنند که در آن دلارزدایی از تجارت و ایجاد سازوکارهای مالی مستقل از غرب، به یک هدف

راهبردی تبدیل شده است. بنابراین، جنگ اوکراین تنها یک بحران منطقه‌ای نبود، بلکه نقطه عطفی بود که در آن، ادعای آمریکا برای رهبری جهان با مقاومت ساختاری و عملی دیگر قدرت‌ها مواجه شد و حرکت به سوی یک نظم چندقطبی را برگشت‌ناپذیر ساخت.

پیام دوم

شکاف عمیق و انشقاق در هژمونی غرب آشکار شده است.

جنگ اوکراین، توهم یکپارچگی کامل در بلوک غرب را در هم شکست و شکاف‌های پنهان میان منافع آمریکا و اروپا را آشکار ساخت. در حالی که آمریکا از این بحران به عنوان فرصتی برای تضعیف رقیب دیرینه خود (روسیه) و تقویت تسلط بر اروپا استفاده کرد، کشورهای اروپایی، به ویژه آلمان و فرانسه، بزرگترین بازندگان اقتصادی و راهبردی آن بودند. قطع واردات انرژی ارزان از روسیه، اقتصاد صنعتی آلمان را به ورطه رکود کشاند و سراسر اروپا را با بحران تورم و هزینه بالای زندگی مواجه ساخت. این در حالی بود که شرکت‌های انرژی آمریکایی از فروش گاز مایع با قیمت‌های گزاف به متحدان اروپایی خود، سودهای هنگفتی به دست آوردند. این تضاد منافع، صدای اعتراض رهبران اروپایی را نیز بلند کرد؛ اظهارات امانوئل ماکرون مبنی بر لزوم دستیابی به «استقلال راهبردی اروپا» و پرهیز از دنباله‌روی از آمریکا در تقابل با چین، نمودی از همین نارضایتی عمیق بود.

این انشقاق، فراتر از اقتصاد، به حوزه سیاست و امنیت نیز کشیده شد. در حالی که آمریکا و بریتانیا بر طبل ادامه جنگ تا «شکست کامل روسیه» می‌کوبیدند، کشورهایمانند فرانسه و آلمان رویکرد محتاطانه‌تری داشتند و نگران پیامدهای یک جنگ فرسایشی طولانی مدت در همسایگی خود بودند. این اختلاف دیدگاه‌ها نشان داد که اروپا، برخلاف دوران جنگ سرد که یک جبهه متحد و یکپارچه در برابر شوروی بود، امروز در تعریف منافع امنیتی خود با آمریکا دچار واگرایی شده

است. وابسته تر شدن امنیت اروپا به ناتو (و در نتیجه به آمریکا) پس از این جنگ، یک پیروزی تاکتیکی برای واشنگتن بود، اما در بلندمدت، این وابستگی تحمیلی بذر نارضایتی و تلاش برای استقلال عمل بیشتر را در میان اروپاییان کاشته است.

• پیام سوم

وعده‌های قدرت‌های بزرگ، ابزار بسط سلطه است نه یک تعهد حقوقی و اخلاقی.

سرنوشت اوکراین یک گواه انکارناپذیر بر این اصل است که در سیاست بین‌الملل، تضمین‌های امنیتی قدرت‌های بزرگ تا زمانی اعتبار دارند که با منافع آن‌ها همسو باشند. مصداق بارز این مدعا، “تفاهم‌نامه بوداپست” سال ۱۹۹۴ است. در این توافق، اوکراین به عنوان سومین قدرت اتمی جهان، زرادخانه هسته‌ای خود را در ازای دریافت تضمین‌های امنیتی از سوی آمریکا، بریتانیا و روسیه واگذار کرد. اما در سال ۲۰۲۲، زمانی که اوکراین به این تضمین‌ها نیاز داشت، آن‌ها چیزی بیش از یک “کاغذپاره” نبودند و هیچ یک از امضاکنندگان غربی حاضر به مداخله نظامی مستقیم برای دفاع از تمامیت ارضی اوکراین نشدند. این رویداد به روشنی نشان داد که برای قدرت‌های بزرگ، معاهدات بین‌المللی ابزاری تاکتیکی برای خلع سلاح رقبا و مدیریت تهدیدها هستند، نه یک تعهد اخلاقی یا حقوقی الزام‌آور. این الگوی رفتاری آمریکا مسبوق به سابقه است و محدود به اوکراین نمی‌شود. خروج یک جانبه دولت ترامپ از “برنامه جامع اقدام مشترک (برجام)”， که یک توافق بین‌المللی مورد تأیید شورای امنیت سازمان ملل بود، نمونه برجسته‌ای برای ایران است. این اقدام نشان داد که حتی دقیق‌ترین و پیچیده‌ترین توافق‌ها نیز می‌توانند با تغییر دولت‌ها در واشنگتن نادیده گرفته شوند. به همین ترتیب، خروج آمریکا از “پیمان موشک‌های ضد بالستیک”， “پیمان نیروهای هسته‌ای میان‌برد” و “توافق آب‌وهوایی پاریس”， همگی یک پیام ثابت را مخابره می‌کنند:

آمریکا خود را فراتر از حقوق بین الملل می داند و تنها به قواعدی پایبند است که هژمونی و منافع ملی آن را تأمین کند. این بی اعتباری ذاتی، هرگونه اعتماد به وعده های غرب را به یک قمار راهبردی پرخطر تبدیل می کند.

پیام چهارم

پشتیبانی قدرت های غربی از دولت های دست نشاندهی آنها، یک سراب است.

تاریخ روابط بین الملل مملو از نمونه هایی است که نشان می دهد اتحاد با آمریکا و غرب، نه تنها تضمین کننده امنیت نیست، بلکه می تواند یک کشور را به ابزاری در راستای اهداف قدرت های بزرگ و نهایتاً قربانی اصلی رقابت های آن ها تبدیل کند. اوکراین مدرن ترین و تراژیک ترین نمونه از این واقعیت است. دولت کی یف با تشویق و تحریک غرب، سیاستی تقابل جویانه در برابر روسیه در پیش گرفت و به میدان یک جنگ نیابتی ویرانگر تبدیل شد. نتیجه این اعتماد، نه عضویت در ناتو یا اتحادیه اروپا، بلکه از دست دادن بخش های وسیعی از خاک، ویرانی زیرساخت های حیاتی، کشته شدن صدها هزار نفر و آوارگی میلیون ها شهروند بود. غرب به اوکراین سلاح داد تا با روسیه بجنگد، اما هرگز حاضر نشد برای اوکراین بجنگد.

این الگوی رها کردن متحدان، یک استراتژی تکرارشونده در سیاست خارجی آمریکاست. مردم افغانستان پس از دو دهه اشغال و وعده دموکراسی سازی، در سال ۲۰۲۱ به شکلی تحقیرآمیز تنها گذاشته شدند و دولت متحد آمریکا در کمتر از چند روز فروپاشید. پیش از آن، کردهای عراق پس از استفاده ابزاری علیه صدام حسین، با توافق آمریکا و شاه در قرارداد الجزایر (۱۹۷۵) قربانی شدند. دولت ویتنام جنوبی نیز پس از امضای توافق پاریس، به حال خود رها شد تا به دست رقیب شمالی خود سقوط کند. این تاریخ به ما می آموزد که در دکتترین امنیتی آمریکا، متحدان محلی تازمانی ارزشمند هستند که کارکرد داشته باشند و

به محض تغییر محاسبات راهبردی واشنگتن، به سادگی کنار گذاشته می شوند. این واقعیتی است که در سال ۱۴۰۰ نیز رهبر انقلاب بدان اشاره داشتند: "اما، عبرت های این صحنه های دردناک و تلخ کی یف کجاست؟ زدن زیر قول و قرارها و سراب بودن وعده های امریکا و غرب، نخستین عبرت تلخ این کارزار است؛ پشتیبانی قدرت های غربی از کشورها و دولت هایی که دست نشاندهی آنها هستند، یک سراب است، واقعیت ندارد؛ این را همه ی دولت ها بدانند. آن دولت هایی که پشت گرمی شان به آمریکا و به اروپاست، ببینند وضع امروز اوکراین و دیروز افغانستان را"

• پیام پنجم

امنیت پایدار، "بومی" و "درونزا" است نه وارداتی و عاریه ای.

بحران اوکراین به صورت عملی اثبات کرد که امنیت یک کالای وارداتی نیست و نمی توان آن را از طریق اتکا به قدرت های خارجی تأمین کرد. دولت اوکراین با نادیده گرفتن واقعیت های ژئوپلیتیکی و هشدارهای همسایه قدرتمند خود، تمام راهبرد امنیتی اش را بر پایه عضویت در ناتو و دریافت چتر حمایتی غرب بنا نهاد. این رویکرد، نه تنها امنیت را برای این کشور به ارمغان نیاورد، بلکه با تبدیل اوکراین به یک تهدید امنیتی بالقوه برای روسیه، خود عامل اصلی بروز جنگ شد. زمانی که بحران آغاز شد، مشخص گردید که اتکای صرف به حمایت بیگانه، کشور را در برابر تهدیدات واقعی آسیب پذیر می سازد، زیرا قدرت های خارجی تنها بر اساس منافع خود عمل می کنند و حاضر به فدا کردن سربازانشان برای دفاع از یک کشور غیرعضو نیستند. این تجربه تلخ نشان داد که امنیت ملی پایدار، باید از درون ساختارهای اقتصادی، نظامی و اجتماعی یک کشور بجوشد و مبتنی بر توانمندی های بومی باشد.

در مقابل الگوی شکست خورده اوکراین، می توان به دکترین امنیتی جمهوری

اسلامی ایران اشاره کرد که بر پایه “استقلال” و “قدرت درون‌زا” شکل گرفته است. ایران پس از انقلاب اسلامی، با درک این واقعیت که قدرت‌های جهانی قابل اعتماد نیستند، راهبرد “نه شرقی، نه غربی” را در پیش گرفت و سرمایه‌گذاری عظیمی بر روی توانمندسازی داخلی در حوزه‌های دفاعی، به ویژه صنعت موشکی و پهپادی، انجام داد. این قدرت بازدارندگی بومی، فارغ از هرگونه وابستگی به خارج، به ایران اجازه داده است تا در منطقه‌ای پرآشوب، امنیت خود را حفظ کرده و در برابر فشارهای خارجی مقاومت کند. تجربه اوکراین این پیام را برای همه کشورهای مستقل تقویت می‌کند که تنها راه برای تضمین بقا و حاکمیت ملی، ساختن یک قدرت دفاعی معتبر و متکی به خود است، نه جستجوی امنیت در اتحادهای شکننده و وعده‌های غیرقابل اتکای خارجی.

• پیام ششم

در نظام بین‌الملل، منطق قدرت بر قدرت منطق اولویت دارد؛ باید با زبان اقتدار سخن گفت.

نتیجه جنگ اوکراین، تأیید مجدد این اصل واقع‌گرایانه در روابط بین‌الملل است که بدون پشتوانه قدرت سخت، استدلال‌های حقوقی و دیپلماتیک به ندرت شنیده می‌شوند. روسیه پیش از تهاجم نظامی، سال‌ها از طریق مجاری دیپلماتیک نسبت به گسترش ناتو به شرق و عبور از خطوط قرمز امنیتی خود هشدار داده بود. مسکو استدلال می‌کرد که استقرار زیرساخت‌های نظامی ناتو در اوکراین، تهدیدی حیاتی برای امنیت ملی روسیه است، اما این استدلال‌ها و نگرانی‌های مشروع امنیتی، توسط غرب نادیده گرفته شد. غرب با اتکا به “قدرت منطق” خود، یعنی “حق حاکمیت کشورها برای پیوستن به هر اتحادی”، منطق قدرت روسیه را به چالش کشید. اما در نهایت، این اقدام نظامی روسیه بود که غرب را وادار به شنیدن و پذیرش واقعیت‌های امنیتی منطقه کرد. سناریوی صلح

احتمالی، که در آن اوکراین به احتمال زیاد بی‌طرفی خود را می‌پذیرد و از عضویت در ناتو صرف‌نظر می‌کند، دقیقاً همان چیزی است که روسیه پیش از جنگ با زبان دیپلماسی درخواست کرده بود و امروز با زبان قدرت آن را به دست می‌آورد. این تجربه، اهمیت راهبرد “فشار در برابر فشار” و مذاکره از موضع قدرت را برجسته می‌سازد. در پرونده هسته‌ای ایران نیز شاهد همین الگو بودیم. زمانی که ایران صرفاً بر منطق حقوقی خود مبنی بر حق استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای ذیل پیمان ان پی تی تأکید می‌کرد، با تحریم‌ها و فشارهای فزاینده مواجه بود. اما زمانی که ایران با پیشرفت‌های چشمگیر در غنی‌سازی اورانیوم و توسعه فناوری‌های هسته‌ای، “قدرت” خود را به نمایش گذاشت، طرف‌های غربی ناچار به حضور پای میز مذاکره و پذیرش حق غنی‌سازی ایران در چارچوب برجام شدند. هرچند غرب بعداً از تعهدات خود شانه خالی کرد، اما اصل مذاکره و توافق اولیه، محصول توازن قدرتی بود که ایران با توانمندی‌هایش ایجاد کرد. درس بزرگ اوکراین برای جهان این است که در عرصه بین‌المللی، دیپلماسی بدون پشتوانه قدرت، به مونولوگی بی‌نتیجه تبدیل می‌شود.

• پیام هفتم

ارتشی که با پول و سلاح بیگانه بجنگد، فاقد قدرت بازدارندگی و اراده ملی است.

بحران اوکراین، تمایز بنیادین میان یک “ارتش ملی و عقیدتی” و یک “ارتش وابسته به کمک‌های خارجی” را به نمایش گذاشت. ارتش اوکراین، با وجود دریافت بیش از صدها میلیارد دلار کمک نظامی و اطلاعاتی از غرب و نشان دادن مقاومت‌های تاکتیکی قابل توجه، در نهایت نتوانست به اهداف راهبردی خود، یعنی بازپس‌گیری کامل سرزمین‌های از دست رفته و شکست نظامی روسیه، دست یابد. دلیل اصلی این ناکامی راهبردی، وابستگی مطلق این ارتش به جریان

تسلیمات، مهمات و پشتیبانی مالی غرب بود. هرگونه وقفه در این کمک‌ها، مانند آنچه در جریان اختلافات داخلی کنگره آمریکا رخ داد، بلافاصله توان عملیاتی ارتش اوکراین را در میدان نبرد تضعیف می‌کرد. این وابستگی، استقلال تصمیم‌گیری راهبردی را از کی‌یف سلب کرده و سرنوشت جنگ را به اراده و منافع پایتخت‌های غربی گره زده بود.

این الگو در تاریخ معاصر بارها تکرار شده است. ارتش ویتنام جنوبی، با وجود برخورداری از تجهیزات پیشرفته آمریکایی، پس از خروج حامی خارجی خود به سرعت فروپاشید، زیرا فاقد اراده ملی و انگیزه عقیدتی برای جنگیدن بود. ارتش اشرف غنی در افغانستان نیز نمونه دیگری از یک ساختار نظامی پوشالی بود که با قطع حمایت آمریکا، در عرض چند روز در برابر طالبان تسلیم شد. در مقابل، تجاربی مانند مقاومت هشت ساله ایران در برابر تهاجم عراق، نبردهای حزب‌الله لبنان و مقاومت گروه‌های فلسطینی نشان می‌دهد که ارتشی که بر پایه ایمان، ایدئولوژی و اتکا به توانمندی‌های ملی می‌جنگد، حتی با امکانات کمتر، قادر به خلق بازدارندگی و تحمیل اراده خود بر دشمنان مجهزتر است. ارتش وابسته، برای منافع بیگانه می‌جنگد، اما ارتش ملی برای بقا، هویت و تمامیت ارضی خود مبارزه می‌کند و این تفاوت، تعیین‌کننده نهایی در میدان نبرد است.

• پیام هشتم

“ارزش‌های لیبرال دموکراسی” در برابر منافع راهبردی قدرت‌ها، به راحتی حراج می‌شوند.

جنگ اوکراین ریاکاری غرب در استفاده ابزاری از مفاهیمی چون “حقوق بشر”، “دموکراسی” و “حاکمیت قانون” را به شکلی بی‌سابقه افشا کرد. غرب برای توجیه حمایت خود از اوکراین، این جنگ را نبردی میان “دموکراسی‌ها و اقتدارگرایان” معرفی کرد. اما در عمل، شاهد بودیم که همین “ارزش‌ها” به راحتی قربانی اهداف

سیاسی و نظامی شدند. دولت زلنسکی در شرایط جنگی، احزاب مخالف را ممنوع‌الفعالیت کرد، رسانه‌های منتقد را بست، انتخابات را به تعویق انداخت و کلیسای ارتدوکس وابسته به مسکو را سرکوب کرد؛ اقداماتی که در هر شرایط دیگری از سوی غرب به عنوان نقض فاحش دموکراسی محکوم می‌شد، اما در این مورد با سکوت یا توجیه همراه بود. این استاندارد دوگانه نشان داد که “ارزش‌ها” تا زمانی محترم شمرده می‌شوند که در خدمت منافع غرب باشند.

علاوه بر این، مصادره حدود ۳۰۰ میلیارد دلار از دارایی‌های بانک مرکزی روسیه توسط کشورهای غربی، یکی از بنیادی‌ترین اصول نظم اقتصادی لیبرال، یعنی “احترام به مالکیت خصوصی و حاکمیت دارایی‌های دولتی” را زیر پا گذاشت. این اقدام، که حتی صدای برخی حقوق‌دانان غربی را نیز درآورد، پیامی روشن به سایر کشورهای جهان ارسال کرد: در تقابل با غرب، هیچ تضمینی برای امنیت دارایی‌های شما وجود ندارد و اصول حقوقی به سادگی می‌توانند به سلاحی برای جنگ اقتصادی تبدیل شوند. مقایسه این اقدام با مداخلات غرب در برابر نقض حقوق بشر توسط متحدان خود در مناطق دیگر جهان، به وضوح نشان می‌دهد که “ارزش‌ها” نه یک اصل ثابت، بلکه یک ابزار سیاسی انعطاف‌پذیر در جعبه‌ابزار سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ هستند.

• پیام نهم •

غارت اوکراین به بهانه بازسازی؛ غرب به دنبال تسلط بر منابع و اقتصاد این کشور است.

از همان ماه‌های اولیه جنگ، همزمان با ارسال کمک‌های نظامی، کشورهای غربی و شرکت‌های چندملیتی، برنامه‌ریزی برای “بازسازی” اوکراین پس از جنگ را آغاز کردند. اما این برنامه‌ها در ماهیت خود، بیشتر شبیه به یک طرح برای تسلط اقتصادی بر منابع و زیرساخت‌های این کشور است تا یک اقدام

بشردوستانه. کنفرانس‌های بازسازی اوکراین در لوگانو، لندن و برلین، به صحنه رقابت شرکت‌های غربی برای به دست آوردن قراردادهای پرسود در بخش‌های انرژی، کشاورزی، زیرساخت و معدن تبدیل شد. شرط اعطای وام‌ها و کمک‌های مالی برای بازسازی، اجرای اصلاحات ساختاری مورد نظر غرب، مانند خصوصی‌سازی گسترده شرکت‌های دولتی و باز کردن درهای اقتصاد به روی سرمایه‌گذاران خارجی بوده است. این فرآیند، یادآور سیاست‌های “شوکرمانی” است که در دهه ۱۹۹۰ در روسیه و اروپای شرقی اجرا شد و به فروش ارزان دارایی‌های ملی و ظهور الیگارشی‌های فاسد منجر گردید.

نمونه بارز این تسلط خزنده، بخش کشاورزی اوکراین است. پیش از جنگ، بخش قابل توجهی از زمین‌های حاصلخیز و مشهور اوکراین (معروف به “خاک سیاه”) به تملک شرکت‌های بزرگ کشاورزی غربی مانند کارگیل، دوپون و مونسانتو درآمده بود. جنگ این فرآیند را تسریع کرده و اوکراین را در موقعیتی قرار داده است که برای بازپرداخت بدهی‌های سنگین خود، ناچار به واگذاری باقی‌مانده دارایی‌های ملی خود خواهد بود. به این ترتیب، اوکراین که به میدان جنگ نیابتی غرب تبدیل شد، در دوران صلح نیز به یک مستعمره اقتصادی مدرن تبدیل خواهد شد که منابع و آینده آن در کنترل شرکت‌ها و نهادهای مالی غربی قرار دارد. این الگو، یک هشدار جدی برای کشورهایی است که به امید توسعه، دروازه‌های اقتصاد خود را بدون نظارت و کنترل بر روی سرمایه خارجی باز می‌کنند.

• پیام دهم •

بازنده اصلی بحران اوکراین، اروپاست نه ایران!

در حالی که آمریکا از جنگ اوکراین به لحاظ ژئوپلیتیکی و اقتصادی سود برد، اتحادیه اروپا بدون شک بازنده اصلی این بحران است. از نظر اقتصادی، اروپا با قطع واردات گاز ارزان روسیه و جایگزینی آن با ال ان جی گران قیمت آمریکایی،

مزیت رقابتی صنایع خود را از دست داد و با تورم بی سابقه و بحران انرژی مواجه شد. اقتصاد آلمان، به عنوان موتور محرکه اروپا، که مدل کسب و کارش بر پایه انرژی ارزان روسیه استوار بود، دچار رکود شد و چشم انداز رشد اقتصادی کل قاره تیره و تاریک شد. این بحران اقتصادی، پایه های اجتماعی اروپا را نیز با افزایش نارضایتی عمومی و قدرت گرفتن احزاب راست افراطی به لرزه درآورد.

از منظر امنیتی و راهبردی نیز، اروپا بازنده بود. این جنگ، وابستگی امنیتی اروپا به ناتو و در نتیجه به ایالات متحده را به شدت افزایش داد. شعار "استقلال راهبردی اروپا" که توسط رهبرانی مانند امانوئل ماکرون مطرح می شد، در عمل رنگ باخت و قاره سبز یک بار دیگر به جایگاه یک پیرو امنیتی در برابر آمریکا تنزل یافت. اروپا نه تنها نتوانست از وقوع جنگ در همسایگی خود جلوگیری کند، بلکه با پیروی از سیاست های تقابل گرایانه واشنگتن، خود را در یک درگیری فرسایشی و پرهزینه گرفتار کرد که امنیت بلندمدت آن را به خطر انداخته است. در نهایت، اروپایی که رویای تبدیل شدن به یک قطب مستقل در جهان چندقطبی را در سر داشت، به ابزاری برای مهار روسیه توسط آمریکا تبدیل شد و هزینه این بازی بزرگ را از جیب اقتصاد و امنیت شهروندان خود پرداخت کرد.

• پیام یازدهم

برتری منطق ایران در سیاست خارجی؛ پیش بینی های ایران در مورد بحران اوکراین به حقیقت پیوست.

مواضع جمهوری اسلامی ایران از ابتدای بحران اوکراین، مبتنی بر یک تحلیل واقع بینانه و آینده نگارانه بود که امروز درستی آن به اثبات رسیده است. ایران در حالی که با هرگونه جنگ افروزی و نقض تمامیت ارضی کشورها مخالف بود، ریشه اصلی بحران را نه در فوریه ۲۰۲۲، بلکه در "اقدامات تحریک آمیز ناتو" و نادیده گرفتن نگرانی های امنیتی مشروع روسیه دانست. این دیدگاه، که در

آن زمان توسط رسانه‌های غربی به عنوان «حمایت از تجاوز» مورد انتقاد قرار می‌گرفت، امروز به تحلیل غالب در میان بسیاری از ناظران بی‌طرف و حتی برخی سیاستمداران غربی (مانند هنری کیسینجر و جان مرشایمر) تبدیل شده است. آنها نیز اذعان می‌کنند که تلاش برای گسترش ناتو تا مرزهای روسیه، یک اشتباه راهبردی فاجعه‌بار بود که به این درگیری دامن زد.

علاوه بر این، ایران همواره بر بی‌نتیجه بودن راهکار نظامی و لزوم تمرکز بر دیپلماسی و گفتگوی سیاسی برای حل بحران تأکید داشت. در حالی که غرب بر طبل ادامه جنگ و «شکست راهبردی» روسیه می‌کوبید و هرگونه مذاکره را رد می‌کرد، ایران به درستی پیش‌بینی کرد که این جنگ برنده نظامی نخواهد داشت و در نهایت طرفین ناچار به بازگشت به میز مذاکره خواهند بود. امروز که زمزمه‌های صلح و مذاکره بر اساس واقعیت‌های میدانی بلندتر شده، مشخص می‌شود که منطق ایران، که مبتنی بر درک عمیق از پویایی‌های امنیتی منطقه و رد یکجانبه‌گرایی بود، بسیار دقیق‌تر و واقع‌بینانه‌تر از رویکرد هیجانی و تقابل جویانه غرب عمل کرده است. این بحران، بار دیگر بر اعتبار تحلیل‌های دستگاه دیپلماسی و راهبردی ایران صحنه گذاشت.

در ابتدای شروع بحران اوکراین، رهبر انقلاب با نوعی آینده بینی نتیجه این جنگ را اثبات مجدد منطق جمهوری اسلامی در فهم واقعیت‌های جهان امروز توصیف کردند:

«آن روز که امام راحل عظیم‌الشان فرمود: «هرچه فریاد دارید، بر سر آمریکا بکشید»، شاید کمتر کسی معنای این حرف را می‌فهمید و حداکثر تصویری که خیلی‌ها درباره پیام این رهنمود الهی داشتند، این بود که شاید این رجزی در مقابل چنگ و دندان نشان دادن‌های مکرر رژیم آمریکا است و یا هشدارى که مردم از خطر آمریکا غافل نشوند. گذر زمان اما نشان داد که آنچه امام خمینی می‌گفت، فقط یک توصیه گذرا یا یک رجزخوانی سیاسى نبوده و آنچه دیگران در

آینه نمی دیدند، پیر مراد ملت ایران در خشت خام به وضوح می دید. سیاهه جنایات آمریکا علیه بشریت و نیز علیه مردم ایران، به کودتای ۲۸ مرداد و پشتیبانی از شاه دیکتاتور آن روزگار، یا حمایت تسلیحاتی از صدام متجاوز، تحریم های ضد انسانی مردم ایران و ... محدود نشده است. وقتی در اوایل پاییز پر التهاب ۱۳۸۰، رژیم ایالات متحده به بهانه حملات مشکوک ۱۱ سپتامبر به افغانستان لشکرکشی کرد و ۲۰ سال خاک آن سرزمین را به توبره کشید و جان و مال و ناموس مردم را به غارت برد و کشت مواد مخدر را نیز چند برابر کرد، آن روز خیلی ها فهمیدند معنای سخن امام امت چه بوده است. هنوز یک سال بیشتر از حمله خونبار یانکی ها به افغانستان نگذشته بود که این بار سلاح های کشتار جمعی دست نشاندگان صدام حسین را بهانه کردند تا به عراق بیایند و هم غرب ایران اسلامی را زیر نظر بگیرند، هم امنیت صهیونیست های کودک کش را از فاصله نزدیک تر تامین کنند و هم نفت عراق را بهتر به یغما ببرند؛ با آغاز فروردین ۱۳۸۲ به عراق حمله کردند و چه خون ها که بر زمین نریختند؛ ابوغریب درست کردند و ناامنی آفریدند و منابع و منافع عراق را چپاول کردند و آخر هم معلوم نشد، سلاح های کشتار جمعی عراق کجاست؟ همان سلاح هایی که هانس بلیکس رئیس وقت گروه بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل هم، پیش از حمله آمریکا به عراق، اعلام کرده بود که اثری از آنها پیدا نشده است! اما این همه ماجرا نیست؛ ایجاد گروه های تکفیری و تروریستی خطرناکی مثل داعش و صرف تریلیون ها دلار برای تجهیز و پشتیبانی آنها، فقط یک نمونه دیگر از فهرست جنایات رژیم می است که بحران ساز و بحران زیست است. به این سیاهه باید تحریم های ظالمانه و غیر انسانی مردم ایران را هم اضافه کرد که حتی تا مرحله تحریم داروی مورد نیاز بیماران پروانه ای و دارو و واکسن کرونا هم پیش می رود و آب از آب تکان نمی خورد! «امام

بزرگوار فرمود: آمریکا شیطان بزرگ است؛ این "شیطان بزرگ" خیلی حرف پرمغزی است. رئیس همه‌ی شیطانهای عالم، ابلیس است؛ اما ابلیس بنا به تصریح قرآن، تنها کاری که می‌تواند بکند این است که انسان‌ها را اغواء می‌کند... اما آمریکا، هم اغواء می‌کند، هم کشتار می‌کند، هم تحریم می‌کند، هم فریب می‌دهد، هم ریاکاری می‌کند؛ پرچم حقوق بشر را بلند می‌کند. آمریکا در کارنامه جنایات خود فهرست بلندی از دخالت و تجاوز نظامی دارد. کره، گواتمالا، اندونزی، کوبا، کنگو، ویتنام، لبنان، لیبی، السالوادور، ایران، پاناما، عراق، کویت، بوسنی، یمن، عراق، افغانستان و سوریه تنها بخش آشکاری از فهرست دخالت‌ها و تجاوزات نظامی ۷۰ سال اخیر آمریکا هستند.

حالا چرخ روزگار چرخیده و نوبت به صحنه اوکراین رسیده است تا شاید عده‌ای دوباره راز سخن تاریخی امام خمینی را بفهمند و از سوی دیگر درک کنند که انقلاب اسلامی ایران چگونه و چرا با وجود تمامی فشارهای قدرت‌های جهانی و برخلاف نظرساده اندیشانی که قصد تضعیف توان نظامی کشور را داشتند، هیچگاه از توان و استحکام دفاعی و تقویت بعد نظامی خود غفلت نکرد. رژیم مافیایی آمریکا که بارها نشان داده به هیچ قرارداد و وعده‌ای پایبند نیست، باز هم زیر قول و قرارهایی می‌زند که حدود ۳۰ سال قبل و هنگام فروپاشی رژیم شوروی سابق به رقیب سنتی خود داده بود که به مرزهایش نزدیک نشود. این بار شیطان بزرگ، رقیب را تحریک می‌کند و اوکراین را محل تاخت و تاز خود قرار می‌دهد، همان اوکراینی که در سال ۲۰۰۴ صحنه انقلاب نارنجی آمریکا شد تا نامزد غربگرا در آنجا بر سر کار بیاید. آمریکا بار دیگر پشت رژیم دست‌نشانده خود را هم خالی می‌کند و باز هم تاریخ تکرار و مافیای آمریکایی برای ادامه حیات و قدرت خویش، حیاط خلوت خویش را ترک می‌کند. نه از حمایت‌های مستقیم آمریکا خبری می‌شود و نه از ورود دیگر اعضای «ناتو» که خودشان اوکراین را به سمت این باتلاق هول دادند و امان از وقتی که رفقای ناتو از آب در بیابند!"

• پیام دوازدهم

پیمان ناتو یک ببر کاغذی است؛ شکست‌پذیری این ائتلاف نظامی در برابر یک قدرت مصمم آشکار شد.

جنگ اوکراین افسانه شکست‌ناپذیری و قدرت مطلق سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) را درهم شکست. ناتو که با تمام توان اطلاعاتی، نظامی، اقتصادی و رسانه‌ای خود پشت اوکراین ایستاد، نتوانست به هدف اصلی خود یعنی تحمیل یک شکست نظامی قاطع بر روسیه دست یابد. علی‌رغم سرازیر شدن صدها میلیارد دلار تسلیحات پیشرفته، آموزش ده‌ها هزار سرباز اوکراینی و ارائه اطلاعات ماهواره‌ای و جاسوسی به صورت لحظه‌ای، ارتش روسیه نه تنها از هم نپاشید، بلکه توانست بخش‌های مهمی از شرق و جنوب اوکراین را تصرف کرده و در یک جنگ فرسایشی طولانی مدت، دست برتر را حفظ کند. این ناکامی نشان داد که قدرت ناتو بیشتر در حوزه جنگ‌های نامتقارن علیه کشورهای ضعیف (مانند یوگسلاوی، لیبی یا افغانستان) کارایی دارد و در رویارویی با یک قدرت نظامی بزرگ و مصمم، با محدودیت‌های جدی روبرو است.

این بحران همچنین شکاف‌های درونی و عدم اجماع راهبردی در ناتو را آشکار ساخت. در حالی که اعضای جناح شرقی (مانند لهستان و کشورهای بالتیک) خواهان رویارویی تهاجمی‌تر با روسیه بودند، قدرت‌های اروپای غربی (مانند فرانسه و آلمان) رویکردی محتاطانه‌تر داشتند و نگران تشدید درگیری بودند. مهم‌تر از همه، ناتو نشان داد که فاقد "اراده سیاسی" برای ورود مستقیم به جنگ با یک قدرت هسته‌ای است. تهدید اصلی ناتو، یعنی "ماده ۵" (دفاع جمعی)، در مورد اوکراین که عضو این پیمان نبود، فعال نشد و این پیام را به جهان داد که چتر امنیتی ناتو تنها محدود به اعضای رسمی آن است و این ائتلاف حاضر به پذیرش ریسک یک جنگ جهانی برای دفاع از متحدان غیرعضو خود نیست. در نتیجه، تصویر ناتو از یک ائتلاف تهاجمی شکست‌ناپذیر، به یک "ببر کاغذی" تغییر یافت که در برابر یک اراده قوی، آسیب‌پذیر و شکننده است.

پیام سیزدهم

اقتصاد مقاومتی جواب می‌دهد؛ روسیه توانست اقتصاد خود را در برابر شدیدترین تحریم‌های تاریخ مدیریت کند.

تجربه روسیه در مقابله با کارزار “فشار حداکثری” غرب، یک نمونه مطالعاتی بی‌نظیر برای اثبات کارآمدی اصول اقتصاد مقاومتی است. غرب با اعمال بیش از ۱۸ هزار تحریم، که شدیدترین رژیم تحریمی تاریخ توصیف می‌شد، قصد داشت اقتصاد روسیه را فلج کرده، ارزش روبل را ساقط نماید و با ایجاد نارضایتی عمومی، دولت پوتین را سرنگون کند. اما در عمل، اقتصاد روسیه نه تنها فرو نپاشید، بلکه با اتخاذ سیاست‌های هوشمندانه، خود را با شرایط جدید تطبیق داد و به رشد اقتصادی بازگشت. اقداماتی نظیر الزام پرداخت بهای گاز به روبل، یافتن بازارهای جایگزین برای نفت و گاز در آسیا (به ویژه چین و هند)، تقویت تولید داخلی برای جایگزینی کالاهای غربی، و مدیریت نرخ بهره توسط بانک مرکزی، همگی به ثبات اقتصادی و خنثی‌سازی اثر تحریم‌ها کمک کردند.

موفقیت نسبی روسیه در این نبرد اقتصادی، درس‌های مهمی برای کشورهایمانند ایران دارد که سال‌ها تحت فشار تحریم‌های مشابه بوده‌اند. این تجربه نشان داد که در دنیای چندقطبی امروز، انزوای کامل یک اقتصاد بزرگ با منابع طبیعی غنی و شرکای استراتژیک، تقریباً غیرممکن است. کلید موفقیت روسیه، “نگاه به شرق” و کاهش وابستگی به بازارهای غربی بود؛ راهبردی که ایران نیز سال‌هاست آن را دنبال می‌کند. روسیه ثابت کرد که با تکیه بر توان داخلی، مدیریت هوشمندانه منابع ارزی و توسعه روابط با قدرت‌های غیرغربی، می‌توان جنگ اقتصادی تمام‌عیار غرب را مدیریت کرد و آن را از یک ابزار کشنده، به یک مزاحمت قابل کنترل تبدیل نمود.

پیام چهاردهم

دست کم گرفتن توان داخل و تکیه بر نیروهای بیرونی، پایه اصلی جنگ و نهایتاً تجزیه است.

فروپاشی و تجزیه اوکراین، نتیجه مستقیم دخالت‌های خارجی بود که به شکاف‌های قومی، زبانی و فرهنگی موجود در این کشور دامن زد. اوکراین از زمان استقلال، کشوری با دو هویت متمایز بود: غرب کشور با گرایش‌های ملی‌گرایانه اوکراینی و تمایل به غرب، و شرق و جنوب کشور با جمعیت بزرگ روس‌زبان و دارای پیوندهای تاریخی و فرهنگی عمیق با روسیه. غرب، به ویژه آمریکا، به جای تشویق به یک روند آشتی ملی و ایجاد یک هویت فراگیر، از طریق "انقلاب‌های رنگی" (مانند انقلاب نارنجی ۲۰۰۴) و به ویژه کودتای میدان ۲۰۱۴، به صورت فعال از جریان‌های ملی‌گرای افراطی و ضدروسی حمایت کرد. به قدرت رسیدن دولتی در کی‌یف که زبان روسی را به حاشیه راند و به دنبال سرکوب هویت فرهنگی روس‌تباران بود، بذر جدایی‌طلبی را در مناطق شرقی و کریمه کاشت.

این الگوی دخالت خارجی برای شعله‌ور کردن اختلافات داخلی، یک استراتژی شناخته‌شده غرب برای بی‌ثبات‌سازی کشورهاست. تجربه یوگسلاوی در دهه ۱۹۹۰ نمونه کلاسیک این رویکرد بود؛ جایی که قدرت‌های غربی با حمایت از گروه‌های قومی مختلف، به فروپاشی خشونت‌بار این کشور و وقوع جنگ‌های داخلی خونین کمک کردند. در عراق و سوریه نیز، اشغال و دخالت خارجی منجر به تشدید تنش‌های فرقه‌ای و قومی و ظهور گروه‌های تروریستی شد. درس بزرگ اوکراین برای کشورهایی با تنوع قومی و مذهبی مانند ایران این است که "وحدت ملی" بزرگترین سرمایه راهبردی است و هرگونه دخالت خارجی که به بهانه حمایت از "اقلیت‌ها" صورت می‌گیرد، در واقع پروژه‌ای برای تجزیه و تضعیف حاکمیت ملی است. هوشیاری در برابر این توطئه‌ها و تقویت همبستگی ملی، ضامن بقای کشور است.

پیام پانزدهم

بزرگترین اشتباه راهبردی اوکراین، اعتماد به غرب و کنار گذاشتن قدرت هسته‌ای بود.

سرنوشت تراژیک اوکراین، بیش از هر چیز، پیامد یک اشتباه تاریخی بزرگ است: واگذاری زرادخانه هسته‌ای خود در سال ۱۹۹۴ در ازای تضمین‌های امنیتی پوچ از سوی قدرت‌های بزرگ. در آن زمان، اوکراین پس از فروپاشی شوروی، سومین قدرت اتمی جهان بود و این سلاح‌ها یک ابزار بازدارندگی مطلق در برابر هرگونه تجاوز خارجی محسوب می‌شدند. با این حال، دولت وقت اوکراین با اعتماد به وعده‌های غرب و امضای تفاهم‌نامه بوداپست، این توانمندی راهبردی را کنار گذاشت. این تصمیم، که شاید در آن زمان اقدامی در جهت تنش‌زدایی به نظر می‌رسید، در عمل اوکراین را خلع سلاح کرد و آن را در برابر همسایه قدرتمند خود آسیب‌پذیر ساخت. اگر اوکراین سلاح هسته‌ای خود را حفظ کرده بود، تقریباً به طور قطع روسیه هرگز جرأت تهاجم نظامی به این کشور را پیدا نمی‌کرد، همانطور که به هیچ قدرت هسته‌ای دیگری حمله نمی‌کند.

این تجربه، اعتبار نظریه “بازدارندگی هسته‌ای” را به شدت تقویت می‌کند و نشان می‌دهد که در دنیای آنارشیک امروز، سلاح هسته‌ای تنها تضمین قطعی برای بقای یک کشور در برابر تهاجم قدرت‌های بزرگ است. کشورهای مانند کره شمالی، با وجود انزوای شدید بین‌المللی و فشار اقتصادی، دقیقاً به دلیل برخورداری از توان هسته‌ای، از هرگونه حمله نظامی مصون مانده‌اند. در مقابل، کشورهای مانند عراق (که برنامه هسته‌ای‌اش نابود شد) و لیبی (که برنامه هسته‌ای خود را داوطلبانه کنار گذاشت)، هر دو مورد تهاجم نظامی غرب قرار گرفتند. درس عبرت اوکراین برای جهان این است که در سیاست بین‌الملل، قدرت سخت و توانایی تحمیل هزینه‌های غیرقابل قبول به دشمن، تنها زبان قابل فهم است و واگذاری مؤلفه‌های اصلی قدرت به امید کسب اعتماد دیگران، یک خطای راهبردی نابخشودنی است.

پیام شانزدهم

مذاکره باید از موضع قدرت و برای تثبیت دستاوردهای میدانی باشد، نه از موضع ضعف و برای تسلیم.

رویکرد طرفین درگیر در بحران اوکراین به مقوله “مذاکره”، درس‌های مهمی درباره زمان‌بندی و شرایط دیپلماسی ارائه می‌دهد. در ماه‌های اولیه جنگ، زمانی که روسیه با پیشروی‌های سریع، کی‌یف را در آستانه سقوط قرار داده بود، اوکراین و غرب هرگونه مذاکره جدی را رد کردند و بر ادامه جنگ تا پیروزی کامل تأکید ورزیدند. آن‌ها امیدوار بودند که با کمک‌های نظامی غرب و تحریم‌های اقتصادی، بتوانند روسیه را به عقب برانند و از موضع قدرت مذاکره کنند. اما پس از شکست ضد حملات بزرگ اوکراین و تثبیت موقعیت روسیه در میدان نبرد، این موضع تغییر کرد. امروز، این غرب و اوکراین هستند که به طور فزاینده‌ای از لزوم مذاکره سخن می‌گویند، در حالی که روسیه با داشتن دست برتر میدانی، شرایط خود را برای گفتگو دیکته می‌کند. این الگو نشان می‌دهد که مذاکره، ادامه جنگ با ابزارهای دیگر است و نتیجه آن بیش از هر چیز، بازتابی از توازن قوا در میدان نبرد است. این اصل راهبردی در تجربه ایران نیز کاملاً مشهود است. ایران همواره نشان داده که آماده دیپلماسی و مذاکره است، اما هرگز از موضع ضعف پای میز گفتگو ننشسته است. در پرونده هسته‌ای، پیشرفت‌های میدانی در صنعت هسته‌ای بود که طرف مقابل را به مذاکره وادار کرد. در تحولات منطقه‌ای نیز، این دستاوردهای میدانی محور مقاومت در سوریه و عراق بود که موقعیت ایران را به عنوان یک بازیگر کلیدی تثبیت کرد و دیگران را ناچار به تعامل با تهران نمود. درس اوکراین این است که مذاکره‌ای که از روی استیصال و ضعف انجام شود، به چیزی جز تسلیم و پذیرش شرایط طرف مقابل منجر نخواهد شد. دیپلماسی مؤثر زمانی رخ می‌دهد که یک کشور با خلق واقعیت‌های جدید در میدان (چه نظامی، چه اقتصادی و چه فناورانه)، اهرم‌های فشار لازم را برای چانه‌زنی و تأمین منافع ملی خود در اختیار داشته باشد.

• پیام هفدهم

راهبرد “نه شرقی، نه غربی” یک اصل حیاتی برای حفظ استقلال و امنیت ملی است.

بحران اوکراین، درستی و اهمیت حیاتی دکترین “نه شرقی، نه غربی” را که بنیان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران است، به بهترین شکل ممکن اثبات کرد. اوکراین با انتخاب راهبرد “فقط غربی” و گره زدن کامل سرنوشت خود به یک بلوک قدرت، استقلال عمل خود را از دست داد و به زمین بازی رقابت‌های ژئوپلیتیکی دیگران تبدیل شد. این وابستگی یک جانبه، نه تنها امنیت را برای این کشور به ارمغان نیاورد، بلکه آن را به خط مقدم یک جنگ ویرانگر تبدیل کرد و در نهایت نیز متحدان غربی، آن را در میدان تنها گذاشتند. سرنوشت اوکراین نشان می‌دهد که تکیه انحصاری بر یک قطب قدرت، چه شرق و چه غرب، یک کشور را در برابر تغییر سیاست‌ها و منافع آن قطب، به شدت آسیب‌پذیر می‌سازد. در مقابل، راهبرد “نه شرقی، نه غربی” به معنای انزوای طلبی نیست، بلکه به معنای “استقلال در تصمیم‌گیری” و “تنظیم روابط با همه قدرت‌ها بر اساس منافع ملی” است. ایران با پیروی از این اصل، توانسته است ضمن حفظ استقلال خود، روابطی متوازن با قدرت‌های مختلف جهانی مانند روسیه و چین برقرار کند، بدون آنکه به متحد یا پیرو هیچ‌کدام تبدیل شود. این استقلال راهبردی به ایران اجازه می‌دهد تا در یک جهان چندقطبی، از فرصت‌های ناشی از رقابت قدرت‌های بزرگ به نفع خود استفاده کرده و از تبدیل شدن به ابزار دست دیگران جلوگیری کند. تجربه تلخ اوکراین، یک بار دیگر این حقیقت را به همه کشورهای مستقل گوشزد می‌کند که تنها راه تضمین حاکمیت و امنیت ملی در دنیای پرآشوب امروز، حفظ استقلال راهبردی و پرهیز از افتادن در دام اتحادهای یک جانبه است.

• پیام هجدهم

سراب غربی شدن: از فروپاشی دیوار برلین تا جنگ اوکراین

با فروپاشی دیوار برلین در سال ۱۹۸۹ و انحلال اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹۹۱، موجی از خوش بینی تاریخی بلوک شرق را فرا گرفت. برای ملت هایی که دهه ها تحت سلطه استبدادی و اقتصاد دستوری کمونیسم زندگی کرده بودند، غرب به رهبری آمریکا نه فقط یک مدل سیاسی-اقتصادی، بلکه یک آرمان شهر مدرن به نظر می رسید. وعده لیبرال دموکراسی، بازار آزاد و پیوستن به نهادهایی مانند ناتو و اتحادیه اروپا، نویدبخش رفاه، امنیت و کرامت فردی بود. این فرآیند که با سیاست «شوک درمانی» اقتصادی در کشورهای مانند لهستان و روسیه آغاز شد، در عمل به نتایجی دوگانه و غالباً تلخ انجامید. خصوصی سازی های شتاب زده، صنایع ملی را که اغلب ناکارآمد اما اشتغال زا بودند، به بهای اندک به شرکت های غربی یا الیگارش های نوظهور واگذار کرد و به بیکاری گسترده و نابرابری شدید طبقاتی دامن زد. برای مثال، در روسیه دهه ۱۹۹۰، امید به زندگی به شدت کاهش یافت و فقر فراگیر شد. همزمان، گسترش ناتو به شرق، که برخلاف وعده های اولیه رهبران غربی به گورباچف صورت گرفت، تنش های ژئوپلیتیک جدیدی را پایه ریزی کرد که نهایتاً در بحران های گرجستان (۲۰۰۸) و به ویژه اوکراین (۲۰۱۴ و ۲۰۲۲) به اوج خود رسید.

تراژدی اوکراین، نقطه عطفی در نمایش شکست این رؤیا بود. اوکراین به عنوان کشوری که با تمام قوا سیاست غربی سازی را دنبال می کرد و آن را در قانون اساسی خود برای پیوستن به ناتو و اتحادیه اروپا ثبت کرده بود، به صحنه تقابل ژئوپلیتیک شرق و غرب تبدیل شد. به جای دستیابی به امنیت تضمین شده، این کشور با از دست دادن تمامیت ارضی، ویرانی زیرساخت های حیاتی و تحمیل یک جنگ فرسایشی مواجه شد که آن را به یکی از فقیرترین کشورهای اروپا بدل کرد. حمایت های نظامی و مالی

غرب، اگرچه مانع از سقوط سریع کی‌یف شد، اما نتوانست موازنه راهبردی را به نفع اوکراین تغییر دهد و در نهایت این کشور را در یک وضعیت «شکست استراتژیک» قرار داد. این تجربه نشان داد که ادغام در ساختار غربی برای کشورهای حاشیه، نه به معنای تبدیل شدن به یک شریک برابر، بلکه پذیرش نقش یک «منطقه حائل» یا «خط مقدم» در رقابت‌های جهانی است. سرنوشت اوکراین، در کنار چالش‌های اقتصادی و هویتی که کشورهایمانند مجارستان و لهستان امروز با آن روبرو هستند، این واقعیت را آشکار ساخت که الگوی غربی، یک نسخه جهان‌شمول برای سعادت نیست و هزینه دنبال کردن آن می‌تواند استقلال راهبردی، ثبات داخلی و حتی بقای یک ملت باشد.

امروز به نظر من، اوکراین هم
قربانی همین سیاست است». اما،
عبرت‌های این صحنه‌های دردناک و
تلخ کی‌یف، کجاست؟ زدن زیر قول و
قرارها و سراب بودن وعده‌های امریکا
و غرب، نخستین عبرت تلخ این
کارزار است؛ «پشتیبانی قدرت‌های
غربی از کشورها و دولت‌هایی که
دست‌نشاندهی آنها هستند،
یک سراب است، واقعیت ندارد؛
این را همه‌ی دولت‌ها بدانند. آن
دولت‌هایی که پشت‌گرمی‌شان به
آمریکا و به اروپاست، ببینند وضع
امروز اوکراین را».

۱۴۰۰/۱۲/۱۰



مجلس شورای اسلامی

معاونت راهبردی